

حاکمیت و التزامات حاکم و محکوم

حاکمیت و التزامات حاکم و محکوم

از مسائلی که باعث ترویج و تکفیر در بین مردم می شود، مشخص نبودن گستره وظیفه مردم و حاکم در رابطه با گناهان، مخصوصاً کفر و شرک می باشد. عده ای وظیفه خود می دانند که دیگران را به خاطر انجام برخی کارها لعن کنند تا آنها را تکفیر نمایند از طرفی، تفسیرهای مختلف از متون دینی و تأویل و اجتهادات سلیقه ای که توسط افراد غیر متخصص صورت می گیرد در روند ترویج این اندیشه تأثیر زیادی دارد.

ایمان و اصرار بر معصیت

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند بر اینکه صرف گناه - چه صغیره باشد چه کبیره - مستلزم حکم دادن به کفر انسان مسلمان نیست و حکم کفر فقط هنگامی صادر می شود که انسان ارتکاب معصیتی را حلال بداند و یا اینکه حرام خداوند را حلال و حلال خداوند را حرام بشمار آورد که این مسأله مورد اتفاق همه دانشمندان دینی است. [1] خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

نساء: 116

«بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی آمرزد و بلکه پایین تر از آن را از هر کس که بخواهد می بخشد.»

این مسأله که شخص مرتکب گناه کبیره مستحق مغفرت و آمرزش است مورد تأیید آیات

بیشماری از قرآن کریم و از جمله آیه پیشین است. خداوند می فرماید:

(وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا)

نساء : 110

«هر کس که کار بدی کند یا با ارتکاب معاصی بر خود ستم کند سپس از خدا آمرزش بطلبد خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.»

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ)

رعد: 6

«پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمهایی که می کنند بخشنده است.»

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا)

زمر: 53

«بگو: ای بندگام ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده اید از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد.»

گرچه تکفیر گناهکاران امت اسلام قائلان به تکفیر، مسأله ای زشت و ناپسند است اما شایسته است که در مقابل مسأله اصرار بر معصیت و محاربه زبانی و عملی با اسلام، توسط کسانی که شهادتین را بر زبان جاری ساخته اند نیز مورد بحث و بررسی قرار بگیرد همانگونه که ارائه شبهه های مورد استدلال افراطیون به ویژه شبهه مربوط به مسأله تأویل و کفر هر کسی که فوراً توبه نکند، لازم و ضروری است.

اصرار بر معصیت:

شخص کافر به محض گفتن شهادتین وارد دین اسلام می شود و جزو مسلمانان بشمار می آید و احکام مسلمانان بر او جاری می گردد حتی اگر در باطن، کفر نهان داشته باشد و در ظاهر به ایمان تظاهر نماید، زیرا پروردگار متعال دستور داده است که در دنیا به ظاهر احوال مردم نگریسته شود و باطن امور به حکم پروردگار در روز رستاخیز موکول گردد به گونه ای که خداوند ترک ظاهر و اهمیت ندادن به آن را مورد انکار قرار داده و می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء: 94)

«و به کسی که به شما سلام کرد مگوئید که تو مؤمن نیستی».

همچنین خداوند متعال اعتراف به حق را سبب مغفرت و آمرزش قرار داده است و می فرماید:

«فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ يَمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»

مائده: 85

«پس خداوند در برابر اعترافشان به حق، باغهای بهشت را بعنوان پاداش بدیشان می دهد که در زیر درختان آن جویبارها روان است».

اما اگر از انسان مسلمان، اقوال یا اعمال کفرآمیز بر حسب ضوابط اسلام درباره تعیین موارد کفر، صادر شود در اینحالت لازم و واجب است که دیدگاه خود را نسبت به این شخص، مشخص سازیم که البته در این باره مسأله حاکم با فرمانبر (مردم) متفاوت است.

موضع حاکم نسبت به مرتدان و گناهکاران

حاکم مسلمان شرعاً موظف است که با افراد از دین خارج شده و گناهکار به بهترین شیوه ممکن وارد گفتگو شود و حجت را بر آنان تمام سازد و سپس حکم شرعی را در مورد آنان اجرا کند.

ا - اگر مرتدان و گناهکاران ادعا کنند که مؤمن اند اما ایمان مستلزم نماز خواندن یا حج یا زکات یا روزه نیست زیرا این عبادتها جزو واجبات و ارکان اسلام نیستند یا آنکه نماز می خوانند ولی زنا یا ربا یا خمر یا پیوستن به حزب و جماعتی که مردم را بسوی کفر و شرک و ترک احکام پروردگار فرا می خواند جایز و مباح بدانند و با علم و آگاهی به ارتکاب این موارد اقدام کنند در اینحالت اقامه حد بر آنها توسط حاکم - پس از اینکه از آنان طلب توبه نماید - واجب است، زیرا که آنان در این حالت از ایمان خارج شده و به کفر برگشته اند. [2] اما شخص غیر حاکم، وظیفه ای جز بیان حق و قانع کردن آنان به بهترین شیوه ممکن ندارد، اگر از این حد تجاوز کند بعنوان متجاوز از حدود الهی بشمار می آید و بخاطر عملی که از او سر زده است مورد مجازات قرار می گیرد. [3]

ب - اگر آنها به واجب بودن عبادات اقرار کنند اما می پندارند که التزام به انجام آنها برایشان دشوار است ولی با این وجود به اطاعت و انجام عبادتها وعده بدهند، از حکم ارتداد و کفر در امان خواهند بود. و از وظایف حاکم در این مورد این است که ابزارها و راهکارهای عملی برای رفع این پدیده به خدمت بگیرد. اما اگر آنان میان نماز و زکات تفاوت قائل باشند و معتقد باشند که نماز جزو اسلام است ولی مسائل اقتصادی و سیاسی به اسلام مربوط نیست و در این مسائل پیرو مارکس یا میکا ولی باشند، در اینحالت می بایست که حکم پروردگار متعال درباره این مسائل را برای آنان روشن ساخت، اگر همچنان بر باطل پافشاری نمودند باید حد کفر بر آنان جاری کرد.

ج - اما اگر در حالت ارتداد و گناه باقی بمانند و به وجوب فرائض و دیگر امور دین اعتراف کنند اما آنها را انجام ندهند یا این که خلاف آن فرائض و امور دینی عمل کنند در این صورت بر حاکم واجب است که با آنان بجنگد. و در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است: هنگامی که پیامبر

صلّ الله علیه و آله و سلّم به ملکوت اعلی پیوست عده ای از پرداخت زکات اموالشان خودداری کردند، ابوبکر رضی الله عنه از حیث ضرورت جنگ - آنان را در زمره مرتدان بشمار آورد و تصمیم گرفت با آنان بجنگد مگر آن که توبه کنند. اما عمر رضی الله عنه مسأله جنگیدن با آنان را نپذیرفت و گفت: چگونه با آنها وارد جنگ شویم در حالی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «مأمورم با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند که جز خداوند هیچ معبودی نیست و گواهی دهند من فرستاده خداوند هستم که اگر این گواهی را بدهند خون و اموالشان را حفظ کرده اند جز به حق اش».

ابوبکر فرمود: مگر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نفرمودند: «جز به حقیقت. سوگند به پروردگار اگر از پرداختن کوچکترین چیزی، که به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می دادند، خودداری کنند با آنان جنگ خواهم کرد. عمر سرانجام تسلیم استدلال ابوبکر شد و گفت: سوگند به پروردگار چیزی جز این نیست که ملاحظه کردم خداوند دل ابوبکر را متوجه جنگیدن با آنان کرده و فهمیدم که سخن حق همان است.

د - مصیبت و فتنه بزرگ آن است که امروز عملکرد برخی از مرد برخلاف واجبات و امور دین، واضح و آشکار است و مصیبت بزرگتر این است که برای اعمالشان عذرتراشی و بهانه جویی شود با اینکه می دانیم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به جنگ با شخص مخالف قواعد و ارکان اسلام دستور داده است حتی اگر آن شخص نماز را بر پا ندارد. پیامبر اکرم صلّ الله علیه و آله و سلّم در صحیح مسلم درباره خوار فرموده است: «هر کدام از شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنها و روزه خود را در قبال روزه آنها و تلاوت خود را در برابر تلاوت آنها کم ارزش و ناچیز به شمار می آورد، آنان قرآن را تلاوت می کنند حال آنکه تلاوتشان پایین تر از حلقوم شان نمی رود، آنها از اسلام خارج خواهند شد همانگونه که نیزه از کمان خارج می شود پس هر کجا آنها را یافتید آنان را بکشید که جنگ با آنها دارای اجر و پاداش اخروی است». مسلم در روایتی دیگر نقل می کند: «قرآن را تلاوت می کنند با این گمان که تلاوت به سود آنهاست حال آنکه آن تلاوت به ضرر و زیان آنهاست و نمازشان از ترقوه هایشان فراتر نمی رود».

ابن تیمیه می گوید: «اگر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دستور داده است با آنها بی که شب زنده داری می کنند و روز را روزه می گیرند و قرآن تلاوت می کنند، به دلیل آنکه آنها از مکتب سنت و جماعت جدا شده اند، باید با آنان جنگید، پس حکم آن گروهها و فرقه هایی که ملتزم به احکام و شرایع اسلام نیستند و از سیاست های حاکمان خود اطاعت می کنند چه می تواند باشد؟» [4]

موضع مردم نسبت به انحراف و گمراهی

تنها وظیفه انسان مسلمان در برابر افراد جامعه، دعوت حکیمانه و مباحثه و گفتمان مسالمت آمیز و اتمام حجت بر گمراهان و گناهکاران است تا آنگاه که گمراهان و گناهکاران دیدگاه حقیقی خود را اعلام کنند و به صلاحیت و شایستگی اسلام که اطاعت و تبعیت خود را از آن اعلام کرده اند، اعتراف نمایند یا اینکه بر انحراف و گمراهی اصرار و پافشاری کنند و به صاحت اعلام کنند که اسلام فاقد صلاحیت و شایستگی است، که در این حالت حکم ارتداد در حق آنان اجرا می شود. زیرا انسان مسلمان حق ندارد حکم کفر تمام افراد را به طور مطلق صادر کند بلکه برای هر شخصی باید بطور جداگانه و بر اساس اعمال مرتکب شده و بر حسب مقدار گمراهی موجود در اوضاع و احوال و اعمال و اقوالش، حکم صادر کرد چرا که اسلام به بحث و تحقیق پیرامون آنچه که در درون دل انسان می گذرد، دستور نداده است و هیچ کس این حق و صلاحیت را ندارد که دیگران را از ورود به بهشت محروم سازد یا اینکه همانگونه که در دادگاههای تفتیش عقاید در اروپا اتفاق افتاد، بمنظور تحت فشار قرار دادن یا تبعید و محروم

ساختن دیگران، علیه آنان حکم کفر و ارتداد صادر کند. از جمله دلایلی که می توان برای این مسأله بر شمرد موارد زیر است:

1 - بخاری و مسلم از ابوسعید روایت کرده اند که حضرت علی چیزی را از یمن برای پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرستاد پیامبر (ص) آن را میان چهار نفر تقسیم کرد که در این اثنا، مردی خطاب به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم گفت: از خدا بترس، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «بدا به حالت، آیا من سزاوارترین و شایسته ترین مردمان روی زمین در رعایت تقوی الهی نیستم». آن مرد سپس آنجا را ترک کرد و خالد بن الولید که شاهد ماجرا بود گفت: یا رسول الله اجازه نمی دهی تا گردن آن مرد را بزنم؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «خیر، ممکن است اهل نماز باشد». خالد گفت: چه بسیار نمازگزارانی هستند که بر خلاف آنچه در دل‌هایشان است سخن بر زبان می گویند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «من مأمور نشده ام که دل‌های مردم را بشکافم یا شکم‌هایشان را پاره کنم».

در این ماجرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم حاضر نشد علیه شخصی که به حکم ایشان در مورد تقسیم آن چیز زرین اعتراض کرده بود. حد ارتداد - قتل - جاری کند زیرا این احتمال وجود داشت که آن شخص اهل نماز باشد و اقامه نماز گواهی ایمان اوست. و هنگامی که این احتمال توسط خالد که گفت: چه بسیار نمازگزارانی که نهفته های دلشان با گفته های زبانشان یکسان نیست، مورد مخالفت قرار گرفت، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم همه را به قاعده طلایی عمل به ظواهر امور سفارش داد، چرا که خداوند متعال نه تنها به ایشان صلّ الله علیه و آله و سلّم دستور نداده که برای کشف حقیقت درون و منویات افراد دلها را بشکافد بلکه به او دستور داده است که به ظاهر امور عمل کند و باطن امور را به حساب آخرت موکول سازد زیرا تنها کسی که از رازها و درون دلها آگاهاست پروردگار متعال است.

2 - حکم رسول خدا که در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است. بنا به این روایت اسامه بن زید در یکی از جنگها مشرکی را، بعد از اینکه او کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کرده در حالی که صحابی دیگری که همراه اسامه بود کشتن او بعد از گفتن شهادت و پس از جنگیدن با مسلمانان خودداری کرده بود. هنگامی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از ماجرا باخبر شد، خطاب به اسامه فرمود: «پس از اینکه لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد او را کشتی؟ با کلمه لا اله الا الله چه خواهی کرد؟ اسامه می گوید: پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پیوسته این جمله را تکرار می کرد به گونه ای که آرزو کردم ای کاش در همان موقع مسلمان می شدم. یعنی: اسامه آرزو کرده بود ای کاش اسلام آوردنش پس از این ماجرا که در آن مرتکب خطای فاحشی شده بود اتفاق افتاد.

3 - بخاری و مسلم از ابو معبد بن اسود رضی الله عنه روایت کرده اند که وی از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال کرده است: ای رسول الله، اگر با شخصی کافری برخورد کنم و با یکدیگر بجنگیم و او یکی از دستهایم را قطع کند و سپس به درختی پناه ببرد و بگوید اسلام آوردم، آیا حق کشتن او دارم؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «او را نکش» گفتم: یا رسول الله، او یکی از دستهایم را قطع کرده و سپس مسلمان شدنش را اعلام کرده است. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «او را نکش، اگر او را بکشی جایگاه و منزلت تو پیش از کشتنش نصیب او خواهد شد و تو از جایگاه و منزلت او پیش از اعلام اسلام اش برخوردار خواهی شد».

پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این ماجرا به عصمت و حرمت خون آن اعرابی که به ظاهر اسلام خود را اعلام کرده بود حکم داده و احوال درون او را به پروردگار متعال واگذار کرد. مقدار را پس از اینکه حکم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را پذیرفت از غلّ و افراط بر حذر داشت و

اگر آن اعرابی را می کشت جایگاه و منزلت او پیش از اعلام اسلام اش نصیب وی می شد. سخن پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم که در آن فرمود: «و تو در جایگاه و منزلت او پیش از اعلام اسلامش قرار خواهی گرفت». بر وجوب عمل به ظاهر دلالت دارد، حتی اگر شبهه ای وجود داشته باشد که بر کفر دلالت کند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در سخن خود نفرمود: تو در منزلت و جایگاه او پیش از اسلام آوردن قرار خواهی گرفت بلکه فرمود: «پیش از آنکه او جمله اسلام آوردم را بگویند» که این سخن پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بیانگر این حقیقت است که صرف گفتن، اسلام آوردم، را باید پذیرفت و به مفاد آن عمل کرد.

همچنین این عبارت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم که فرمود: «تو در منزلت او خواهی بود» بر کافر شدن مقدار در صورت جنگیدن با آن شخص اعرابی پس از گفتن شهادت، دلالت ندارد، زیرا مقصود از منزلت در اینجا، منزلت کفر نیست بلکه، نتیجه مترتب بر حکم کفر که همان عدم عصمت خون است، مراد است. بنابراین اگر مقدار شخص ناطق به شهادتین را می کشت خونس مباح می گشت و بدین ترتیب او از جایگاه اعرابی پیش از اعلام اسلام که همان عدم حرمت خون است برخوردار می گردید با اینکه سبب عدم حرمت خون در این مسأله متفاوت است. سبب عدم عصمت خون مقدار، قتل می شد حال آنکه در مورد شخص اعرابی سبب عدم حرمت خونس پیش از اعلام اسلام، شرک بود. علاوه بر این که ممکن است گفته شود که مراد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم این است که تو ای مقدار از لحاظ منزلت در منزلت او در حالت کفر و پیش از اسلام آوردن قرار خواهی گرفت، چرا که مقدار به قتل کسی اقدام می کرد که شهادتین را بر زبان جاری کرده بود و هر کس شخص دیگری را علی رغم مسلمان بودنش به کفر متهم کند در منزلت کافر قرار می گیرد و لعنت و نفرین به خود اتهام کننده بر می گردد. این اتهام در آخرت، گناه است اما بر مجازات دنیوی دلالت ندارد.

4 - امام مسلم با سند صحیح از ابوذر روایت کرده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «هر کس، دیگری را با عنوان کفر فرا بخواند یا بگوید ای دشمن خدا، این عمل - نسبت دادن کفر به دیگران - به خود شخص بر می گردد و در آخرت مورد مجازات قرار خواهد گرفت».

علاوه بر آن، بخاری با سند صحیح روایت کرده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «بی گمان هر کس، دیگری را به فسق یا کفر متهم کند آن تهمت به خودش بر می گردد مادامی که شخص متهم دارای آن صفت کفر یا فسق نباشد...».

دامنه لعن و کفر و کراهیت

احتیاطی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در رابطه با حکم بر افراد مراعات کرده است فقط به دوران خودش اختصاص ندارد چرا که کشف حقیقت و حکم دادن بر اساس آن در دوران حیات مبارکشان، بخاطر نزول وحی، بسیار آسان بود اما پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم - که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید - فرموده است که خداوند متعال به او دستور داده است که هیچ کس حق مشارکت با خداوند در ویژگیها و خصائص پروردگار از جمله علم و اسرار و بواطن امور را ندارد و واجب است که باطن و درون را به خدا واگذاریم و بر اساس ظاهر حکم صادر کنیم.

بخاری از عبدالله بن عقبه بن مسعود روایت می کند که عمر بن خطاب گفت: مردمانی بودند که در دوران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بر اساس وحی عمل می کردند ولی وحی قطع شد و امروزه چاره ای جز عمل به ظاهر اعمالتان نیست پس هر کس ظاهر عملش خیر و نیکی باشد در امان است و از نزدیکان است و کاری به درونش نداریم و حساب و عقاب آنچه در نهان دارد بر عهده خداست و هر کس ظاهر اعمالش شرّ و بدی باشد در امان نیست و سخنانش بی اعتبار است حتی اگر بگوید باطن و درونم نیک است. نباید فراموش کرد که حکم مذکور به

اشخاص معین و مشخص اختصاص دارد اما در مورد صفاتی چون ستمگران و فاسقان و جامعه‌هایی که اعمال ظلم و فسق و اعمال جاهلیت در آن رواج دارد، توصیف آنان به اوصافی عام و کلی مانند: وصف به جاهلیت، ظلم، فسق و نافرمانی، صحیح و جایز است. اصل و قانون کلی این است که لعنت کردن انسان معین و حتی لعنت و نفرین کردن پدر و مادرش جایز نیست.

ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «اگر کسی چیزی را لعنت و نفرین کند، آن لعنت و نفرین به سوی آسمان بالا می‌رود، اما درهای زمین نیز به روی آن بسته می‌شوند. سپس به سوی چپ و راست می‌رود و اگر هیچ راه‌گریزی وجود نداشته باشد به سوی شخص لعن شده - اگر سزاوار لعنت و نفرین باشد - بر می‌گردد. و اگر سزاوار لعنت نیست به شخص لعنت کننده بر می‌گردد.» روایت از ابوداود. همچنین مسلم از عمران بن حصین روایت کرده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در یکی از سفرهایش از یکی از زنان انصاری شنید که شتر خود را بخاطر خستگی و آزدگی لعنت و نفرین می‌کند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این هنگام فرمود: «اسباب و وسایل روی شتر را بردارید و رهایش کنید که آن مورد لعنت و نفرین واقع شده است.» عمران می‌گوید: گویا آن شتر را در میان مردم می‌بینم که می‌گردد اما کسی بدان رغبتی نشان نمی‌دهد. اما خداوند متعال اوصاف کلی را که پیشتر ذکر شدند از این قاعده مستثنا کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) «هان بدانید که لعنت خداوند بر ستمگران است.»

از اسماء روایت شده است که زنی از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال کرده گفت: دخترم دچار بیماری حصبه شده است و تمام موی سرش ریخته است حال که او را شوهر داده‌ام آیا موهایش را پیوند بزنم؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم جواب داد: «خداوند متعال زن پیوند زنده مو و زن موی پیوند داده شده را لعنت و نفرین کرده است.» روایت از بخاری و مسلم. بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مردان زن صفت و زنان مرد صفت را لعنت کرده است. در صحیح روایت شده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «پروردگار متعال یهود را بخاطر این که قبور پیامبرانشان را بعنوان مسجد و محل عبادت انتخاب کرده‌اند، لعنت کرده است.»

بر همین اساس، اهل سنت معتقدند که بیزاری جستن از گناه گناهکاران واجب است اما بیزاری جستن از خود مسلمان واجب نیست بلکه باید به گونه‌ای مورد محبت و دوستی قرار بگیرد که نه معصیتی به دنبال داشته باشد و نه مفسدتی به بار آورد. [5]

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا نباید گناهکاران مسلمان را با نام‌هایشان معرفی کرد؟ پاسخ این است که ثابت ماندن بر ایمان یا کفر، از ویژگی و اختیارات مردم نیست مسئله پایدار ماندن بر ایمان یا کفر، به خداوند مربوط می‌شود و فقط خداوند از آن، آگاهی دارد. بنابراین فرد مشخصی لعنت کردن در حقیقت بدین معناست است که شخص لعنت کننده از علم غیب آگاه است و می‌داند که شخص ملعون تا زمان مرگ اش بر حالت کفر باقی خواهد ماند، حال آنکه چنین عملی برای هیچ مسلمانی جایز و روا نیست. اگر کسی چاره‌ای جز لعنت کردن نداشته باشد، می‌بایست عمل را سبب ارتکاب معصیت بوده مورد لعنت قرار دهد و دیگر آنکه آن عمل نیز باید جزو اعمال زشت و ناپسند باشد بگونه‌ای که به موجب قرآن و سنت مورد لعنت و نفرین واقع شده است.

پیرامون دیدگاه ابن عباس درباره کفر و ایمان

دیدگاه ابن عباس پیرامون حکم بر اساس غیر آنچه نازل کرده و اینکه کفر دارای مراتبی است،

ارائه گردید و روشن شد که دیدگاه ابن عباس رضی الله عنه هم بر کفر اعتقادی که موجب خروج شخص از آیین اسلام می شود و هم بر کفر عملی که موجب خروج شخص از آیین اسلام نمی گردد، قابل انطباق است. همین دیدگاه از ابومجلز - که یکی از تابعین است - هم گفتمانی که با فرقه اباضیه از خوارج داشته نقل شده است، فرقه اباضیه بر اساس اعتقادشان در مورد کفر مرتکب کبیره، معتقدند که حاکمان ستمگر کافرند که ابومجلز در جواب آنان گفت: کفر دون کفر است و کفر مراتبی دارد.

در کتاب «حدّ الاسلام و حقیقة الأیمان» [6] نقل شده است که نظر ابن عباس پیرامون تفسیر آیه:

(إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ) و آیه:
تغابن

(قَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ) نساء: 88

این است که آن عده در مکه مسلمان شدند ولی از مهاجرت خودداری کردند اما استاد شاذلی می گوید: «قول ابن عباس نمی تواند گواه ایمان آنها باشد چرا که نسفی در تفسیر آیه شریفه:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...)

نساء: 97
«بی گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می روند و (می بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده اند...».

می گوید: این آیه درباره مردمانی نازل شد که اسلام آوردند اما از دار کفر مهاجرت نکردند، بنابراین به سبب کفر و ترک هجرت بر خود ستم کردند».

هیچ گونه شک و تردیدی در نفاق و کفر این عده وجود ندارد و حتی قرآن همین موضوع را به صراحت اعلام داشته است خداوند متعال می فرماید:

(وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا) نساء: 89

«دوست داشتند شما نیز کافر شوید همانگونه که خود کافر شدند».

اما برخی از آن عده ای که از مهاجرت خودداری کردند مؤمن هستند و خداوند به ایمانشان حکم داده است. پروردگار متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ)

انفال: 72

«و اما کسانی که ایمان آورده اند ولیکن مهاجرت ننموده اند ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنگاه که مهاجرت می کنند. اگر آنان به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند کمک و یاری بر شما واجب است مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان باشد».

تکفیر ومسأله استنباط مستقیم از قرآن

طرفداران اندیشه تکفیر با اینکه آنها از سن و سال اندکی برخوردارند و دانش فقهی شان و به ویژه دانش آنها در ارتباط با اسباب نزول آیات مورد استدلال آنها و همچنین پیرامون دلالت های الفاظ و احادیث نبوی در ارتباط با موضوع بحث و دیگر وسایل و ابزارهای مورد نیاز و ضروری برای کشف حکم شرعی یک مسأله، بسیار اندک و ناچیز است اما با این وجود معتقدند که بر هر مسلمانی واجب است که خود بطور مستقیم و بدون نیاز به فقه و فقهها، به قرآن مراجعه کند و مسائل را استنباط نماید.

از پیامدهای عدم اطلاع کافی از دلایل شرعی این بود که آنها حکم کفر کسانی را صادر کردند که کافر نبودند. و فراموش کردند که تعامل با قرآن و استنباط مستقیم از آن فقط در مسائلی

چون موعظه و پند و اندرز و قوت بخشیدن به جانها و دلها، صادق است. از نمونه های تکفیر غیر کافر مبتنی بر فهم و برداشت غلط از برخی آیات قرآن کریم این بود که تکفیری ها اعتقاد داشتند که مسلمان اگر مرتکب گناه صغیره ای شود و فوراً توبه نکند کافر می شود، زیرا خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ حَكِيمًا)

ع ل ل ه ع ل م ا
نساء: 17

«بی گمان خداوند تنها توبه کسانی را می پذیرد که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند سپس به زودی توبه می کنند اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد و خداوند دانای حکیم است». در پاسخ به سردمداران این اندیشه و از جمله پیشوای این جماعت [7] باید گفت که نمی توان با این فهم سطحی از نصوص دینی به حکم مسأله محل نزاع دست یافت، بلکه در استنباط حکم شرعی یک مسأله، باید تمام آیات و احادیث نبوی و از جمله این حدیث شریف که می گوید: «خداوند توبه بنده خود را می پذیرد مادامی که جاننش به لبش نرسیده باشد» مورد ملاحظه و بررسی قرار داد. علاوه بر آن، مراجعه به اقوال صحابه به منظور شناخت اسباب نزول و دسترسی به معنای درست، لازم و واجب است.

بر همین اساس، ملاحظه می شود که عبارت (ثم يتوبون من قريب) به معنای توبه فوری نیست زیرا مقصود از کلمه «قريب» که توسط نصوص دیگر تفسیر شده است یا توبه کردن پیش از جان به لب رسیدن است یا توب کردن پیش از ظهور نشانه های بزرگ قیامت و از جمله طلوع آفتاب از مغرب است. امام مسلم روایت کرده که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس پیش از طلوع آفتاب از مغرب، دست عفو و بخشش را در شب باز می گذارد تا گناهکار روز توبه کند و دست عفو و بخشش خود را در روز باز می گذارد تا گناهکار شب، توبه کند».

احادیث فوق بیانگر این حقیقت هستند که توبه کردن پیش از جان به لب رسیدن یا پیش از ظهور نشانه های قیامت، پذیرفتنی است و هر کس پیش از پدیدار شدن این نشانه ها توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد مگر آنکه شخص در اثنای جان به لب رسیدن، توبه کند که در این صورت مانند توبه کردن در زمان ظهور نشانه های قیامت، توبه اش پذیرفته نمی شود، زیرا این توبه، صادقانه و خالصانه برای خداوند متعال نیست و بر همین اساس است که خداوند اسلام فرعون را در هنگام غرق شدن اش نپذیرفت.

پس با توجه به تفسیر آیه شریفه (ثم يتوبون من قريب) توسط احادیث نبوی مراد از کلمه «قريب» همان توبه کردن پیش از مرگ یا پیش از ظهور نشانه های قیامت است و هرگز به معنای توبه فوری نیست و حدیث روایت شده در صحیح مسلم همین معنا را مورد تأکید قرار داده است. پیامبر صل الله علیه و آله و سلم می فرماید: «سوگند به آنکه جانم در دست اوست اگر مرتکب گناه نمی شدید خداوند متعال شمار را از بین نمی برد و کسانی را پدید می آورد که گناه کنند و از خدایشان طلب عفو و بخشش کنند و خداوند آنان را مورد عفو و بخشش خویش قرار می دهد».

همچنین مضمون آیه بعد از آیه استدلال آنان، بر همین دلالت دارد. خداوند می فرماید:

(وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ)

نساء: 18

«توبه کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می گردند و تا آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا می رسد و می گوید: هم اینک توبه می کنم».

اما متأسفانه عصب کورکورانه به مذهب معین و حب شهرت و برتری جویی بوسیله اطاعت و

فرمانبرداری از دیگران، طرفداران این اندیشه را واداشت تا این معنای صحیح و درست را نپذیرفته و برای ادعای خود به دنبال دلایل جدید بگردند.

کفر و غرق شدن در گناه:

طرفداران اندیشه تکفیر برای اثبات عقاید خود به دلیل دیگری تمسک جستند. دلیل آنان این آیه شریفه است که می فرماید:

(بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

بقره: 81

«آری هر کس مرتکب گناه شود و گناه سراسر وجود او را احاطه کند، این چنین یاران آتش بوده و جاویدان در آن خواهند ماند».

انان ادعا کردند اگر شخص فوراً توبه نکند، گناه سراسر وجودش را احاطه کرده و در آتش جهنم جاویدان خواهد ماند. چونکه جاویدان ماندن در آتش جهنم از آن کافران است پس شخص گناهکاری که فوراً توبه نکند کافر بشمار می آید. و حقیقت مرتکب گناه مثل این می ماند که بر روی ظرفی پر از نمک، نوشته شود: شکر است و همانگونه که این نوشته، حقیقت محتوای ظرف، که نمک است را عوض نمی کند گفتن شهادتین نیز ماهیت گناه را که با شهادتین مخالف است تغییر نمی دهد.

در پاسخ این استدلال باید گفت: اگر منطق ارسطو قابل انطباق بر احکام شرعی باشد باید همگان را بعنوان کافر بشمار آورد اما حکم دادن به کفر و ایمان یا فسق و نفاق هیچ ارتباطی با منطق ارسطو ندارد. خداوند متعال برای احکام موارد مذکور، نصوص مشخص و معینی قرار داده است. پروردگار متعال به ما دستور نداده است که برای استنباط حکم مسائل مورد نزاع، از منطق و مقدمات فلسفی بهره بگیریم چرا که سردمداران منطق و فلسفه از آنچه بوده و آنچه خواهد بود ناآگاهند و از اثبات مصطلحات فلسفی خود همانگونه که در سخنان آنان ثابت و روشن است ناتوان اند، بلکه خداوند حکیم به ما دستور داده است که پیرو وحی منزل - قرآن یا سنت - باشیم و می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

حشر: 7

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید».

(وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ) مائده: 49

«و به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به اینکه در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آروزهایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند».

آیه ای مورد استدلال تکفیری ها، در حقیقت در پاسخ به بنی اسرائیل، پیرامون تحریف تورات نازل شده است. خداوند کریم در توصیف قوم یهود می فرماید:

(وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُونَ. قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ يَأْتِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رَأْيَ يَهُودٍ وَلَا نَسْرًا وَلَا تَمَنَّا قَلِيلًا قَوْلِ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ. وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

بقره: 81 - 78

«و پاره ای از آنان (یهودیان) افراد بی سوادى هستند که از کتاب (تورات) جز (یک مشت خرافات و دروغهائی که احبارشان بهم بافته اند و با) آرزوهای (آنان سازگار است) نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند. وای بر کسانی که کتاب را با دست خود می نویسند و آنگاه می گویند: این (تورات است) که از جانب خدا آمده است تا به بهای کمی آن را بفروشند. وای بر آنان چه چیزهایی را با دست خود می نویسند! وای بر آنان چه چیزهایی را به چنگ می آورند. (آنان) می گویند: آتش (جهنم) جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی گردد. بگو: آیا از جانب خداوند پیمان گرفته اید و چون خدا هرگز خلاف وعده اش عمل نمی کند (اطمینان یافته اید)؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که از آن بی خبرید. آری هر کس مرتکب گناه شود و گناه او را احاطه کند چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

سؤال: یهودیان چه گناهی مرتکب شده اند که تمام وجودشان را در برگرفته است؟ آیه پیشین جواب این سؤال را در هنگام بیان مسأله تحریف تورات توسط آنان ذکر کرده است. خداوند می فرماید:

(قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ آيِدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ)

گناهی که آنان مرتکب شدند تحریف تورات و وضع احکام بر اساس هوی نفسانی خود و نسبت دادن آن به خداوند حکیم بود که این گناه، کفر صریح و آشکار بشمار می آید. طرفداران اندیشه تکفیر چگونه این حکم را که در ارتباط با یهودیان است بر شخص مسلمان گناهکاری که گناهش هرگز از نوع کفر نیست منطبق می سازند و حکم می کنند هر جرمی و گناهی که به مقام کفر نرسد اگر شخص مرتکب گناه فوراً توبه نکند کافر است؟

تأویل و تفسیر اشتباه:

این شبهه ها و تأویل های غلط، توسط کسانی مطرح می شوند که به قواعد و روشهای زبان و ادبیات عرب آگاه نیستند؛ و فقط کسانی به اینگونه شبهه ها چنگ می زنند که از سنت نبوی و اقوال و آرای اندیشمندان و فقهای صحابه و تابعین بی خبر و ناآگاه هستند.

اما منطق ارسطو مبنی بر اینکه «ظرف پر از نمکی که روی آن، شکر نوشته شده است، شکر نامیده نمی شود، بنابراین شخصی که شهادتین را بر زبان جاری کرده باشد ولی تمامی اعمال اسلام را انجام ندهد کافر است و نمی توان عنوان مسلمان را در مورد او بکار برد، همانگونه که نمی توان برای نمک نام شکر بکار برد، این منطق با حکم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در ماجرای اسامة بن زید و موارد دیگری که پیشتر بیان شدند مخالف است. علاوه بر آن، قرآن کریم بر خلاف این منطق حکم داده و می فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)

نساء: 94

(فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ يَمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)

مائده: 85

استدلال تکفیری ها به منطق ارسطو و همچنین دستاویز قرار دادن این آیه:

(فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

که افاده می کند گناه، کفر است، به دلیل آنکه مرتکب آن در جهنم جاویدان است و جاویدان ماندن در آتش جهنم از آن کافر است؛ از دو جهت کافر است:

- 1- آیه مذکور درباره یکی از اعمال کفر، که همان تحریف تورات توسط بنی اسرائیل است، نازل شده است و بنابراین، قیاس گناه مؤمنان به این کفر صریح و آشکار، هرگز صحیح نیست.
- 2- اگر فرضاً بپذیریم که حکم مرتکب گناه را باید بر اساس حکم مذکور در آیه مورد استدلال تکفیری ها - که همان جاودانگی در آتش جهنم می باشد و این حکم فقط از آن کافران است -

استنباط کرد در این حالت بگوییم که خداوند متعال در مواضع بیشماری مانند مؤمنان در آتش جهنم را با عنوان جاودانه توصیف کرده است و می فرماید:
(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)
نساء: 93

«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند و خداوند بر او خشم می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می بیند».

سپس خداوند متعال کیفر قاتل عمدی را که قصاص است برای مردم تبیین کرده و می فرماید:
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ قَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

بقره: 178

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در باره کشتگان بر شما حق قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و برده عوض برده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر دینی اش یعنی ولی مقتول چیزی از حق قصاص به او گذشت شود باید از گذشت ولی مقتول به طور پسندیده پیروی کند و با رعایت احسان خونبها را به او بپردازد این حکم تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن (گذشت) تجاوز کند (و از قاتل انتقام بگیرد) او را عذاب دردناکی خواهد بود.»
خداوند در دو جا از آیه مذکور، به ایمان شخص قاتل حکم داده است. یکی در آنجا که می فرماید:

(فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ)

که بر اساس آن، قاتل را بعنوان برادر اولیای مقتول که مؤمن هستند بشمار آورده است و دیگری در آنجا که می گوید:
(ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ)

چرا که تخفیف و رحمت از آن کافران نیست بلکه فقط از آن مؤمنان است.
علاوه بر آن گاهی کلمه «ابد و جاودانگی» در قرآن ذکر می شود ولی مراد از آن، زمان محدود و مشخص است. خداوند متعال می فرماید:

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤا مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ)

ممتحنه: 4

«(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند الگوی خوبی شما است، بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.»
مراد از کلمه «أبدًا» در آیه فوق، پدیدار ماندن دشمنی برای مدت مشخص و معینی است که توسط عبارت «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» مشخص گردیده است، به گونه ای که پایان یافتن آن مدت مذکور در هر آن، زیرا هیچ کس توانایی محدود کردن یا منع ساختن انسان ها از ایمان به پروردگار متعال را ندارد و دروازه ایمان برای همیشه باز است مگر آنکه نشانه های بزرگ قیامت، مانند: طلوع آفتاب از مغرب یا جان به لب رسیدن - که نشانه خروج روح است - پدیدار گردد.
همچنین در آیه:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا)

مراد از جاودانگی در آتش جهنم، ماندن تا زمان مشخص و معین است.

درنگ کردن و حکم دادن به اسلام مسلمانان:

در برابر آن نصوص صریح و آشکار، برخی از طرفداران اندیشه تکفیر ادعا کردند که مسلمانان این عصر، نه کافرند و نه مسلمان اند، در این مورد باید درنگ کرد.

این مسأله در گذشته توسط فرقه معتزله مرتکب گناه کبیره مطرح شده بود. زمانی که اهل سنت گفتند: مرتکب گناه کبیره، مؤمن گناهکار است و کافر نیست و گروه خوارج بر کفر وی پافشاری و تأکید کردند اما معتزله - پیروان و اصل بن عطا که از مجلس حسن بصری جدا شد به دلیل اینکه حسن بصری معتقد بود مرتکب گناه کبیره فاسق است اما کافر نیست نظری نو ابداع کرده و گفتند: مرتکب گناه کبیره در میان دو منزلت کفر و ایمان است یعنی: نه کافر است و نه مسلمان.

هنگامی که دیدگاه های فرقه های مختلف را برای تکفیری ها مطرح کردم، آنها ادعا کردند که درنگ در حکم دادن به اسلام افراد، یک حکم شرعی است که توسط پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم تشریح شده است. آن گاه که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به ماندن و به انتظار نشستن در بیرون از شهری که مورد حمله بود، تا زمان شنیدن اذان از آن شهر دستور داده است و پس از آن می باسیت به کفر یا ایمان ساکنان آن شهر حکم می دادند. بنابراین، آن مدت زمان انتظار بر درنگ کردن در صدور حکم، دلالت دارد.

تکفیری ها فراموش کرده اند که استدلال آنها، قیاس مع الفارق است. زیرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به سپاهیان خود دستور داد پیش از اطمینان یافتن از مشرک بودن ساکنان آن سرزمین، به آنجا حمله نکنند و جنگ را شروع نمایند و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم راهکار اطمینان یافتن از این موضوع را یک امر ظاهری و محسوس که همان نماز یا اذان است قرار داد. حال اگر جایز باشد این عمل پیامبر را درنگ در صدور حکم بنامیم بر درنگ کردند در حکم دادن به اسلام شخص مسلمان دلالت نمی کند بلکه بر درنگ کردن در حکم دادن به کفر افراد مجهول الحال - در این موارد - تا زمان روشن شدن موضوع، دلالت دارد. کار پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در حقیقت روشن سازی و نه درنگ کردن در صدور حکم است که همین روشن سازی به صراحت در این آیه شریفه ذکر شده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)

همچنین، آنها فراموش کردند که خداوند متعال حکم مسأله مورد بحث را به صراحت بیان کرده و می فرماید:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

«او کسی است که شما را فریده است. گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می گردید. و خدا می بیند آنچه را که می کنید.»

بر اساس این آیه، مردم دو دسته اند: یا مؤمن اند و یا کافراند و دسته سوم وجود ندارد. حتی در اسلام کسانی که خود را از پرداخت زکات و جهاد کردن معاف کرده اند، علی رغم آنکه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از بیعت کردن اینگونه افراد خودداری کرد و فرمود: «بدون جهاد و زکات با چه عملی وارد بهشت می شوی» نباید درنگ کرد. زیرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم اسلام شخص مشرکی را که برای ورود خود به دایره ایمان، امر باطلی شرط کرده و یا از روی اکراه اسلام آورده است پذیرفته است. امام احمد و ابوداود با سند صحیح از وهب روایت کرده اند که وهب درباره چگونگی بیعت قبیله ثقیف از جابر سؤال کرد. جابر بن عبدالله انصاری

تغابن: 2

در جواب گفت: قبيله ثقیف در هنگام بیعت شرط کرد که از پرداخت زکات و جهاد کردن معاف باشد. او بعد از آن از پیامبر شنیده بود که فرمود: «صدقه خواهند داد و در جهاد شرکت خواهند کرد.» که همین موضوع واقعاً محقق گردید.

امام احمد با سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به مردی که در هنگام اسلام آوردن گفته بود: از روی اکراه و بی علاقه‌گی مسلمان می شوم، فرمود: «اسلام بیاور حتی اگر علاقه و میلی به این کار نداشته باشی». همچنین پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم ایمان ابوسفیان را که نوعی بی میلی و بی رغبتی از خود نشان داد، پذیرفت. بر همین است که امام احمد می گوید: معلق ساختن اسلام به شرط فاسد، صحیح است.

شوکانی می گوید: «این احادیث بیانگر این حقیقت هستند که پذیرفتن اسلام از شخص کافر و بیعت کردن با وی، حتی اگر اسلامش را به شرط باطلی معلق کرده باشد، جایز است و اسلام کسی که از روی اکراه و بی میلی مسلمان شده نیز صحیح است».[8]

شوکانی رحمه الله در چهارچوب نصوص دینی به اظهار نظر پرداخته و از آن تجاوز نکرده است زیرا غیرت خداوند و رسولش نسبت به دین بیشتر از غیرت دیگران است. پروردگار متعال محدوده و چهارچوب نصوص دینی را - که نباید از آن تجاوز کرد - روشن ساخته است و هر کس از آن محدوده تجاوز کند در حقیقت، حکم به این مسأله داده که فهم و شناخت او از دین بیشتر از شناخت پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و یاران وی و همچنین دانشمندان و فقیهان اسلامی، است.

برداشت غلط از حاکمیت خداوند

دکتر محمد عمارة در کتاب «الإسلام و السلطة الدينية» درباره حاکمیت خداوند می گوید[9]: «طرفداران اندیشه حاکمیت از آن خداوند است» می پندارند که سلطه سیاسی در جامعه اسلامی جزو حقوق ملت نیست، و در این جوامع انسان حاکم نیست بلکه تنها حاکم در این جوامع خداوند متعال است به عبارتی دیگر، بر خلاف قوانین و رژیم ها و نظریه های موجود در سراسر گیتی، در جوامع اسلامی، امت مصدر و منبع سلطه و قدرت نیست.

در نگاه نخست چنین به نظر می رسد که ادعای مذکور دارای رنگ دینی است و در صدد مصادره و سرکوب اندیشه مخالفان است. اما آیا کسی منکر حکم خداوند است؟ و کسی مسأله منتفی بودن سلطه و قدرت مردم را در برابر سلطه و قدرت خداوند متعال، نیازمند به بحث و مناقشه می داند؟

این عده از محققان و پژوهشگران در زمینه تحقیقات اسلامی و سیاسی با طرح این نظریه، که اسلام سیاسی با دموکراسی سیاسی تفاوت ذاتی و اساسی دارد چرا که در دموکراسی - حکومت و قدرت از آن مردم است حال آنکه در اسلام - همانگونه که ادعا می شود - حکومت و قدرت فقط از آن خداوند متعال است و تنها حاکم حقیقی اوست و حاکمیت از آن خداست و هیچ حاکمی جز خداوند نیست.

این عده از پژوهشگران با طرح این دیدگاه، صاحب سلطه سیاسی در نظام اسلامی را بعنوان وکیل پروردگار در نظر گرفته اند - چه به این مسأله تصریح کنند - یا تصریح نکنند زیرا شخص حاکم در نهایت کسی جز مجری شریعت و قانون نیست و او در این مقام و عمل، نایب و جانشین صاحب اصلی سلطه در جامعه است. پس اگر معتقد باشیم به اینکه سلطه از آن خداوند است در اینصورت منشأ سلطه، دین و وحی است و بنابراین سلطه دارای صیغه دینی و متولی آن بعنوان حاکم برحق و جانشین و خلیفه و سایه خداوند در زمین خواهد بود. اما اگر بر اساس اندیشه دموکراسی معتقد باشیم که صاحب اصلی سلطه، مردم هستند در این حالت

متولی آن، جانشین و وکیل یا شبه وکیل بشمار خواهد آمد و در برابر امت، مسئول خواهد بود و امت حق محاسبه حاکم و نظارت بر وی و عزلش را - اگر شروط عقد بیعت و جانشینی را نقض کند - خواهد داشت».

«سلطه و حکومتی که طرفدارانش معتقدند حاکم در امور سیاسی و اقتصادی - فقط خداوند است، دارای این مشخصه و ویژگی است که بنام خداوند و به جانشینی از وی - نه مردم - حکومت می کند».

«از نظر این پژوهشگران، محور نظریه سیاسی در اسلام بر دور ساختن مردم از تمام سلطه سیاسی و قانونگذاری مبتنی است، چرا که حکومت و قانونگذاری فقط از آن خداوند است اما از آنجایی که در دموکراسی سلطه و قدرت از آن مردم است بنابراین اطلاق کلمه دموکراسی بر نظام دولت اسلامی یا به تعبیری بهتر بر حکومت اسلامی نمی تواند صحیح باشد».

مفهوم اسلامی حاکمیت

اقوال و آرای پیشین که از کتاب دکتر عمّارة نقل شده اند بیانگر نکات زیر هستند:

- 1- نسبت دادن اصطلاح، حاکمیت از آن خداوند است، در معنای حکومت الهی، به دانشمندان و فقیهان اسلامی معاصر، صحیح نیست و چنین استعمالی در تألیفاتشان ذکر نشده است.
- 2- در زمانهای اخیر میان موضوع قدرت و قانونگذاری اختلاط صورت گرفته است و بر همین اساس است که او قائلان به اینکه حاکم در امور سیاسی و اقتصادی خداوند است را متهم به این می کند که آنها می خواهند از طریق سلطه و قدرت مقدس الهی معروف به کلیسا، و نه به نیابت از مردم حکومت کنند.
- 3- میان مفهوم نظریه اسلام سیاسی که متضمن التزام مسلمانان به نصوص قرآن و سنت در امور و شئون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، و میان قدرت و حکومت مردم در نظام دموکراسی درآمیخته است که در ادامه هر کدام از موارد مذکور بطور مختصر توضیح داده می شود:

یکم - حکومت الهی و حاکمیت خداوند:

از پیامدهای انحرافی دانشمندان و مردان دین در اروپا این بود که آنان ادعا کردند حکومت بر مردم از سوی خداوند به آنان واگذار شده است و آنان در زمینه قانونگذاری و تحلیل و تحریم، جانشین خداوند هستند، بنابراین امتیاز وارد کردن وارد به بهشت یا محروم ساختن آنها از بهشت و وارد کردن آنها به جهنم را در اختیار دارند - این مسأله تحت عنوان چکهای آمرزش و محروم سازی مشهور است - که سرانجام عملکرد آنان به پیدایش حکومتی بنام حکومت دینی یا حکومت روحانیان - تئوکراسی که به سوزاندن دانشمندان و محروم ساختن مردم از آزادی مبادرت ورزیدند - منجر گردید. سپس ناآگاهان از حقیقت اسلام تلاش کردند حکومت در اسلام را با عنوان حکومت الهی یا دینی توصیف کنند. دکتر خالد محمد خالد در کتاب «من هنا زیداً» همین توصیف را بکار برده است اما پس از گذشت سی سال او سرانجام اشتباه خودش را در کتاب «الدولة فی الاسلام» که در سال 1982م. چاپ شد، اعلام کرد.

اما ادعای دکتر عمّاره نه تنها به سرانجام نظر دکتر خالد محمد خالد ختم نشد بلکه ایشان نقطه شروع نقطی را آغاز کرد که هر خاورشناور یهودی یا مسیحی می تواند آن را ادعا کند. او تلاش کرد که این ادعای غلط خود را به دانشمندان معاصر نسبت دهد حال آنکه آراء و اقوال آنان عکس ادعایش را ثابت می کنند:

- 1- مشهورترین کسانی که «اصطلاح حاکمیت از آن خداوند است» را بکار بردند به گونه ای که در سخنانشان هیچ مجالی را برای ربط دادن این اصطلاح با نظام حکومتی دینی در اروپا نگذاشتند. سید قطب و ابوالاعلی مودودی بودند، اما دکتر عمّاره پس از نقل چند عباراتی از

کتاب «معالم فی الطریق» پیرامون حاکمیت خداوند نتیجه گرفته است که میان حاکمیت خداوند و حکومت دینی در اروپا رابطه وجود دارد حال آنکه سید قطب در کتاب «معالم فی الطریق» [10] برخلاف این ادعا می گوید: «مملکت خداوند در زمین به وسیله حاکمیت افرادی معین بنام مردان دین - همانگونه که در سلطه کلیسا وضعیت به همین شیوه بود - یا حاکمیت افرادی که بنام آلهه سخن می گویند و بنام تئوکراسی یا حکومت مقدس الهی معروف است برپا نمی گردد، بلکه تنها راه برپایی مملکت خداوند در زمین این است که فقط شریعت خداوند حاکم باشد و امور بر اساس آنچه خداوند مقرر ساخته است برپا گردد».

او می افزاید: «بدین ترتیب روشن می شود که مقصود از حاکمیت خداوند این است که حاکمانی که با قوانین خود ساخته بر مردم حکومت می کنند خودشان را در مقام ارباب و مردم را در مقام برده قرار داده اند یا به عبارتی دیگر مقصود از حاکمیت خداوند همین تعبیر قرآنی است که می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ آلِهَ وَفِي الْأَرْضِ آلِهَ)

زخرف: 84

«خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود.»

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)

یوسف: 40

«فرمانروائی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت.»

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)

آل عمران: 64

«بگو ای اهل کتاب بیایید بسوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است که جز خدا یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد.»

مفهوم حاکمیت از نظر استاد سید قطب رحمه الله نه تنها دلیلی بر ادعای دکتر عمارة نیست بلکه ادعایش و ادعای پیروانش را نقش بر آب می سازد.

2- امام مودودی مفهوم خلافت انسان در زمین را اینگونه توضیح می دهد: «اسلام مسأله خلافت را به یک شخص یا یک خانواده یا یک طبقه از جامعه واگذار نکرده است بلکه آن را به تمام افراد جامعه که به اصول و مبانی توحید و رسالت پیغمبر ایمان دارند واگذار کرده است. و اندیشه جمهوریت و مردمی بودن در اسلام در همین جا است که نشأت و شکل می گیرد ... هر فرد از افراد جامعه اسلامی دارای سهمی از خلافت است و حق برخورداری از آن را دارد. و همه افراد جامعه همچون دندان های شانه بطور یکسان از این حقوق برخوردارند به گونه ای که هیچ کس حق محروم ساختن دیگران از این حقوق را ندارد و هر حکومتی که در صدد اداره و تدبیر امور این مملکت است فقط با رأی جمهوری مردم و پشتیبانی و مشورت آنان نشأت و شکل می گیرد. بنابراین هر کس رضایت مردم را به دست آورد و اعتماد و اطمینان آنان را کسب نماید، او اجازه دارد در بدست گرفتن امور و واجبات خلافت، جانشین آنان شود و هر کس اعتماد و رضایت افراد جامعه را از دست بدهد، هیچ راه حلی جز کنار کشیدن و استعفا دادن از این مقام بزرگ را ندارد.» [11] مفهوم حاکمیت خداوند همین است که امام مودودی آن را به پیروی از قرآن و سنت، مقید ساخته است که البته این قید فقط در زمینه تشریح و قانونگذاری است اما امت در انتخاب یا عزل حاکم، حق مطلق دارد.

دوم: سلطه و قدرت از آن امت اما تشریح حق خداوند است:

دکتر عمارة مسأله سلطه و قدرت مردم در انتخاب و عزل و محاسبه حاکم را با مسأله حق مقدس الهی در اروپا که بر اساس آن پاپ های از حق سلطه و تشریح برخوردار بودند و مردم از هیچگونه حقی بهره نمی بردند به هم آمیخته است. او می گوید: «آنهایی که معتقدند حاکم در مسائل اقتصادی و سیاسی، خداوند است خواهان این هستند که با سلطه مقدس الهی مشهور در کلیسا و نه بعنوان نایب و جانشین مردم، بر مردم حکومت کنند».

آنهایی که مردم را بسوی حاکمیت خداوند فرا می خوانند - همانگونه که پیشتر از امام مودودی و سید قطب نقل کردیم - به صراحت اعلام کردند که مفهوم حاکمیت این نیست که عده ای از افراد مشخص و معین از حق الهی برای حکومت بر مردم برخوردار باشند - همانگونه که در اروپا اتفاق افتاد - بلکه حاکمیت خداوند هنگامی محقق می شود که شریعت اسلام نه تنها مرجع قانونگذاری باشد و فقهای قدیم و معاصر در مورد اینکه نظام حکومتی در اسلام بر پایه مردم استوار است اتفاق نظر دارند. به عبارتی دیگر حکومت و قدرت جزو اختیارات مردم است که این اصل بر سه محور: بیعت، شوری و محاسبه حاکمان مبتنی است و سلطه مردم در انتخاب و عزل حاکمان و اعضای شوری تبلور می یابد. و سلطه و قدرت مردم هرگز به معنای تشریح و قانونگذاری خود ساخته نیست بلکه تشریح فقط از حلال قرآن و سنت صورت می گیرد به گونه ای که مخالف و متضاد با سه محور - بیعت، شوری و محاسبه - نباشد.

سوم: حکمفرمایی در اسلام و سکولاریزم:

پس از پیدایش اصطلاح «نظریه حکمفرمایی» در دنیای معاصر برخی از نویسندگان کوشیده اند هاله ای از قداست و فراتر از آنچه از سوی خداوند صادر شده است را بر آن بیفزایند.

پرفسور وایزمن، حکمفرمایی را این گونه تعریف می کند: «سلطه و قدرت اصلی و مطلق نامحدودی است که همه افراد و گروهها را در بر می گیرد». در تعریف دیگری آمده است: «حکمفرمایی یعنی: حق نفوذ و سلطه و امر و نهی و جزا و عقابی است که بدنبال دارد».[12] پیامد طبیعی حکومت مردان دین در اروپا قرار گرفتن سلطه و حکمفرمایی در دست مردم و جدائی دین از دولت - سیاست - و برخوردار شدن مردم از حق تشریح و قانونگذاری بود. و نظام دموکراسی بر اساس همین نظریه که مردم تنها مرجع قانونگذاری و مصدر قدرت و سلطه هستند نشأت گرفت.

دکتر عمارة فرضیه اش را بر این اساس گذاشته است که هر کس از مسلمانان مردم را بسوی حاکمیت خداوند در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرا بخواند او آشکارا به دنبال از بین بردن نظام دموکراسی است، زیرا در نظام دموکراسی، حکومت و قدرت از آن مردم است حال آنکه از نظر نظام حاکمیت خداوند، قدرت و سلطه از آن پروردگار است. ایشان بر اساس این فرضیه چنین نتیجه گرفته که مبلغان حاکمیت خداوند، به دنبال حکومتی از نوع حکومت پاپها و کشیشان است اما او خوشبختانه در کتاب «الدین و الدولة» با کمال شجاعت و امانت از این نظریه خود برگشته است.

اقوال پیشین امام مودودی و سید قطب با نظام دموکراسی بعنوان نظام سیاسی مبتنی بر حق مردم در اختیار حاکم و نظارت بر وی، متعارض نیست و نه تنها نظام دموکراسی در این زمینه با نظام اسلامی همخوانی و سازگاری دارد بلکه زمانی که اسلام این مورد را تأیید و اجرا می کرد، اروپا در گمراهی و تاریکی به سر می برد.

تفاوت اسلام با دموکراسی - بعنوان نظام برخاسته از سیادت و حکمفرمایی مردم و مبتنی بر حق مطلق ملت - در تشریح و قانونگذاری از خلال اکثریت آرای نمایندگان - حتی اگر حرام را حلال سازد و حلال را حرام کند - است. همانگونه که همجنس بازی و زنا در برخی کشورهای

اروپایی مباح و جایز اعلام شد. اما در اسلام، حاکمیت خداوند متعال بمعنای التزام حاکم اسلامی به شریعت خداوند است و تنها نقطه اختلاف اسلام با دموکراسی در همین است. اسلام تنها مکتب و نظام موجودی در گیتی نیست که در زمینه تشریح و قانونگذاری محدودیت هایی برای مردم اعمال کرده است بعنوان مثال در مکتب مارکسیستی محدودیت ها برای ملت در نظر گرفته شده است به گونه ای که ملت امکان تدوین قانونی مخالف مکتب مارکسیستی را دارا نیست. و با این وجود جناب دکتر عمّارة نگفته است که این قیدها و محدودیت ها با سیادت و آزادی مردم منافات دارد! علاوه بر آن حتی در نظام های دموکراسی محدودیت هایی برای قوه مقننه در زمینه اصلاح و تعدیل برخی از موارد قانونی در نظر گرفته شده است که این قیدها و استثنایا به ابزارها و راهکارهای حکمفرمائی مشهور می باشند. بعنوان مثال در کشور مصر قوانین صادره از سوی رئیس جمهور و الزامی بودن نمایندگی پنجاه درصد اعضای مجلس شورای اسلامی توسط کارگران و کشاورزان جزو ابزارها و راهکارهای حکمفرمائی بشمار می آیند که نقض این دو قید، هرگز جایز و روا نیست. و شبیه این قیود و استثنایا در برخی از کشورهای عربی و اروپائی نیز وجود دارد.

از آن جا که قرآن کریم بر حاکمیت و چیرگی قوانین و احکام اسلامی موجود در قرآن و سنت بر تمام قوانین دیگر به صراحت تأکید می کند همانگونه که می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)

احزاب: 36

مخالفت با این دستور هرگز روا نیست و هیچ راهی برای مخالفت و نقض آن، وجود ندارد. حال آنکه دکتر عمّارة می گوید: «در این صورت به فلسفه حکومت مبتنی بر حق الهی که در دوره حکومت کسری در میان ایرانیان و رومی ها شناخته بود برخوایم گشت. این فلسفه سیاسی و آن نظریه قائل به التزام حاکم به شریعت از این جهت خطرناک اند که عدول از اصل: «مصدر قدرت و سلطه امت است» حاکم را به نوعی از قید و محدودیتی که امت برای جلوگیری از انحراف و استبداد وی بکار می گیرد رها خواهد ساخت و راه را برای حاکم بمنظور پوشاندن هاله ای از قداست بر خود و ادعای برخورداری از قدرتی ربّانی و آسمانی که با روح اسلام متناقض است باز خواهد گذاشت».

پیرو کدام فلسفه باشیم؟ فلسفه سکولارها که دکتر عمّارة از آن برگشته است یا شرع خداوند متعال؟ دکتر عمّارة معتقد بود که روح اسلام در التزام به اصل: «امت مصدر سلطه ها است» تبلور و عینیت می یابد؛ اصلی که به اعضای مجلس شورای قانونگذاری، حق تصویب هر قانونی را می دهد. اما این اصل همانگونه که امروزه در برخی از کشورهای اروپایی مشاهده می شود به اباحه زنا و همجنس بازی منجر گردید. همین دکتر عمّارة می پنداشت که التزام به شریعت خداوند، به افکندن هاله ای از قداست بر شخص حاکم و برگشتن به حکومت دوران پادشاهان ایران و روم و حکومت دوران کشیشان و پاپها در اروپا منجر می شود. حتی دشمنان اسلام هم قائل به پندار دکتر عمّارة نمی باشند. با اینکه راه انحراف و استبداد حاکم در نظریه سیادت و حکمفرمائی نهفته است. زیرا حق امت در قانونگذاری است که حاکمان را برای عدول از تشریح خداوند متعال قادر می سازد و نمایندگانی که توسط برخی از حاکمان به مجلس قانونگذاری راه می یابند تا قوانینی را به تصویب می رسانند که مورد خواسته آن حاکمان است چرا که هیچ قید و محدودیتی بر قوانین تصویب شده در مجلس قانونگذاری اعمال نمی شود و در حقیقت نمایندگان این مجلس نمایانگر حکومت مقدّسی الهی هستند حتی اگر به چنین نظری اعتقاد نداشته باشند و بگویند که مجلس حق اختیار خود را دارد و در زمینه قانونگذاری آزاد است زیرا در این صورت ویژگی اختصاصی قضاوت و داوری را ربوده و از آن خود می کنند.

مصلحت و سلب قداست از حاکم:

بی گمان مقید و محدود کردن قوهٔ مقننه و قانونگذاری به قرآن و سنت برای مردم سودمندتر و مفیدتر است قرآن و سنت بر همگان آشنا ساخته شده هستند و در آن دو هیچ موردی نیست که قائل به قداست حاکم باشد بلکه از ویژگیهای منحصر به فرد تشریح اسلامی نسبت به دیگر قوانین وضعی، این است که هر گونه قداست و چیرگی و استبداد را از حاکم سلب کرده است و او را مانند سایر انسانها در نظر گرفته است حال آنکه در دیگر مکاتب اینگونه نیست و علاوه بر آن، شخص مسلمان معتقد است که حکم خداوند هم در دنیا برای او سودمندتر است و هم در آخرت او را از عذاب و مجازات رهایی می بخشد و قول پروردگار که می فرماید:

(قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ)

بقره: 140

«بگو آیا شما داناتر هستید یا خداوند؟ ما را از هرگونه استدلال کفایت می کند.»

آیا به نفع توده مردم است که از آن قیدها و محدودیت هایی که اسلام در مورد حاکم و به نفع آنان قائل شده است دست بکشند و به مجلس قانونگذاری این اختیار را بدهند که حق مقدس الهی را به نفع گروهی پرنفوذ و دارای قدرت بکار گیرد همانگونه که این مسأله در برخی از کشورهای عربی و دیگر کشورها محسوس و ملموس است؟

اگر نمایندگان مجلس قانونگذاری، حق نسخ شریعت پروردگار را به بهانهٔ شعر «امت مصدر و منبع همه قدرتها و اختیارات است» دارا باشند آیا آنها دلیل و مدرکی دارند که ملت مسلمان آن را با اختیار و آزادی کامل برگزیده و به قوانینی که اسباب ذلت و خواری او را فراهم کرده رضایت داده است؟

در برابر تمام این سؤالات، لازم و شایسته می بوده که دکتر عمارة مقصود خود را مشخص می کرد در آنجا که گفته است: «چه کسی منکر حکم خداوند است؟ و چه کسی منتفی بودن سلطه و اختیارات مردم را در برابر سلطه و قدرت خداوند متعال را جای بحث و مناقشه می داند؟» این سخنان و فرضیه های دکتر عمارة با حاصل بحث ها و بررسی های وی منافات دارد. علاوه بر آن، شایسته و لازم بود که ایشان و همفکرانش هدف خود را از فراخوانی اصلاح تنفیج و تهذیب قوانین، به گونه ای که با اسلام سازگار باشند مشخص می کردند؛ آن دعوت و فراخوانی که توسط مجلس قانونگذاری کشورهای مصر و کویت و سودان و دیگر کشورها به مرحله اجرا درآمد و به تدوین و تصویب قوانین مطابق با شریعت و احکام اسلامی و از جمله تصویب قانون مجازات جرم زنا انجامید حال آنکه پیش از تصویب این قانون و بر اساس قوانین برگزفته از حقوق کشورهای غربی، عمل زنا جزو آزادی های فردی تلقی می شد. آیا مقصود وی و همفکرانش از آن فراخوان، برگشت بسوی نظام حکومت دینی است؟ یا اینکه مسأله انتخاب و محاسبه حاکمان بر طبق قانون همچنان جزو اختیارات مردم است؟ و مطرح کردن موضوع حکومت دینی که برای هیچکدام از مسلمانان آشنا نیست چه معنا و مفهومی به دنبال دارد؟

چهارم: دولت میان حکومت و قضاوت:

دکتر عمارة در کتاب «الاسلام و السلطه الدینیة» پس از ارائه برخی آیات قرآنی پیرامون حکم، از جمله:

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ ...)

انبیاء: 78

«و یاد کن داود و سلیمان را هنگامی که دربارهٔ کشتزار (ی که گوسفندان مردمانی شبانگهان در آن چریده و تبااهش کرده بودند) داوری می کردند.»

نساء: 105

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ يَمَا أَرَاكَ اللَّهُ)

«ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی.»

گفته است: در قرآن اصطلاح حکم بمعنای قضاوت و داوری - و نه به معنای سلطه سیاسی - بکار رفته است به گونه ای که این بکارگیری، حتی در هنگام صحبت و سخن از امور دنیوی بکار رفته است. ایشان برای این ادعای خود آیه شریفه:

مأئده: 1

(إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ)

«خداوند هر چه بخواهد حکم می کند.»

را بعنوان دلیل و شاهد ذکر کرده و گفته است: معنای آیه این است که خداوند هر چه را بخواهد حلال یا حرام می گرداند.

این تحلیل و تحریم با مقدمه قبلی مبتنی بر حق مردم در حاکمیت طبق قاعده حقوقی: «امت مصدر همه سلطه ها و قدرتها است» مرتبط است.

پیشتر بطلان مقدمه مذکور روشن گردید، بنابراین نتایج و پیامدهای آن مقدمه نیز بنا به دلایل زیر باطل است:

1- کلمه حکم در فرهنگ های لغت دارای معانی متعددی است از جمله:

أ - قضاوت و حل و فصل خصومات.

ب - حاکم و سلطان.

ج - علم و فقه و حکمت.

اما جناب نویسنده، کلمه مذکور را به یکی از معانی که همان حکم و سلطان است اختصاص داده تا بدین ترتیب به نتیجه دلخواهش برسد، نتیجه ای که در حقیقت اشتباه است و حق تحلیل و تحریم را به مردم می بخشد.

2- اگر فرضاً پذیرفته شود که کلمه حکم فقط بمعنای قضاوت و داوری بکار رفته است، هر انسان و آگاهی می داند که منصب و قضاوت و داوری از خلال جامعه ای که دارای رئیس است به افراد واگذار می شود حال آن رئیس چه حاکم چه امیر یا خلیفه یا سلطان یا رئیس جمهور یا دیگر الفاظ و القاب باشد تفاوتی نمی کند.

3- پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم رئیس جامعه اسلامی دوران خود به پایتختی مدینه منوره بود که که دو قوه مجریه و دادگستری را در اختیار داشت. سپس او صلّ الله علیه و آله و سلّم بعنوان بالاترین مقام حکومتی، وظیفه قضاوت و داوری را در برخی از مناطق به بعضی از افرادی که برای این منصب و شغل معین شده بودند واگذار کرد، همانگونه که خلفای پس از وی نیز همین شیوه را بکار گرفتند. خداوند متعال با همین وصف - قضاوت و داوری - ایشان را به حکم کردن طبق آنچه خداوند نازل کرده است دستور داد:

(وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ...)

مأئده: 49

«وطبق آنچه خداوند نازل کرده است در میان آنان قضاوت و داوری کن و هرگز از هوی و هوس آنان پیروی مکن.»

4- این اعتقاد که آیات پیرامون حکم مختص به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فقط بر معنای قضاوت و داوری دلالت می کنند و دارای مفهوم نظام حکم و سیاست و تدبیر جامعه نیستند دارای آشفتگی و بهم آمیختگی آشکاری است زیرا:

یکم: تنفیذ و اجرای حکم توسط شخص قاضی فقط از خلال دولت و قوه مجریه ممکن است و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پیش از آنکه یک قاضی باشد حاکم نیز بوده است و به همین دلیل است که خداوند متعال به ایشان دستور داد، علی رغم بی میلی صاحبان و مالکان اموال،

به جمع آوری و گرفت زکات اموال آنها اقدام نماید.

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)

توبه: 3

«از اموال و دارائی های آنان زکات بگیر.»

و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بعنوان بالاترین مقام اجرایی دولت و نه بعنوان یک قاضی، وظیفه جمع آوری زکات را به برخی از افراد واگذار می کرد.

دوم: اوامر و دستورات صادره از سوی خداوند متعال مبنی بر حکم کردن طبق احکام اسلام، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را به عنوان رئیس دولتی که در برگزیده مسلمان و غیر مسلمان است، و نه به عنوان یک شخص قاضی برگزیده شده، مورد خطاب قرار داده است و براین اساس است که تکلیف و وظیفه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مفاد این آیه شریفه است:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ يَمَا أَرَاكَ اللَّهُ)

نساء: 105

و قضاوت و داوری بعنوان یکی از ارکان دولت بشمار می آید.

5- این ادعا که آیات پیرامون حکم در ارتباط با داود و سلیمان - علیهما السلام - به مسأله قضاوت و داوری اختصاص دارد صحیح نیست زیرا خداوند متعال در خطاب به داود می فرماید:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)

ص: 26

« ای داود ما تو را در زمین نماینده خود ساخته ایم پس در میان مردم به حق داوری کن.»
بر این اساس آیه پیغمبر خدا، داود حاکم بود. همچنین سلیمان که صاحب مملکت و رئیس دولت بزرگی بود به گونه ای که انسان ها و جنی ها و پرندگان را در بر می گرفت دارای حکومت بود. خداوند می فرماید:

(وَحْشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ...)

نمل: 17

«و لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآوری گشتند...».

6 - حتی غیر مسلمانان این حقیقت را پذیرفته اند که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دولتی به پایتختی مدینه منوره تأسیس کرد و در جنگ با دشمنان اسلام، لشکریان را فرماندهی می کرد. پس چگونه می توان ادعای یک شخص مسلمان را مبنی بر اینکه آیات مربوط به حکم، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را بعنوان قاضی و نه حاکم سیاسی مورد خطاب قرار داده است پذیرفت؟

اگر بخاطر این نبود که مؤلف بر اساس مقدمه مذکور نتیجه گیری کرده است که مصدر و مرجع همه سلطه ها و اختیارات، حتی در زمینه تحلیل و تحریم؛ ملت است، سخنانش را مورد نقد و بررسی قرار نمی دادم چرا که وظیفه قضاوت و دادرسی جدا از دولت نیست و به موازات قوه مجریه و قوه مقننه بعنوان یک قوه تلقی می شود.

حاکمیت خداوند از نظر دیدگاه سکولاریته دکتر خلف الله و اشتباهات دکتر عمارة

دکتر عمارة پس از اینکه کتاب «الاسلام و السلطة الدينية» را منتشر کرد، روزنامه «الوطن»

دیدگاه اسلامی وی را در دو مقاله به چاپ رساند که خلاصه آن به قرار زیر است: [13]

1- اگر معتقد باشیم که سلطه و حکومت از دیدگاه دین از آن خداوند است و در این صورت حکومت دارای صبغه دینی خواهد بود و متولّی و رهبر آن نیز به واسطه حق مقدس الهی حاکم و جانشین خداوند بشمار خواهد آمد.

2- حکومتی که سردمدارانش ادعا می کنند که حاکم در مسائل سیاسی و اقتصادی، همانا

خداوند است، مشخص می کند که در میان مردم به جانشینی خداوند حکومت می کند.
3- آیات ذکر شده در قرآن و سنت نبوی پیرامون حکم، بر قضاوت و داوری در منازعات و خصومات دلالت دارد نه بر نظام حکومتی و سیاسی. [14]

نقد و بررسی ادعاهای مذکور

1- حکم اسلامی و مغالطه دینی:

دکتر عمارة اولین کسی نیست که در نوشته هایش درباره حکم اسلامی اشتباه کرده است چرا که قبل از وی شیخ خالد، کتابی تحت عنوان «من هنا نبدا» در سال 1950م. منتشر کرده و در آن به بازگویی اندیشه ها و سخنان یهود که توانستند خلافت اسلامی را به وسیله کمال آتاترک و حزب ماسونی اش از بین ببرند پرداخته است. آن سخنان و آرائی که بعدها زیر بنای دیدگاهها و آرای شیخ علی عبدالرزاق در کتاب «الاسلام و اصول الحکم» قرار گرفت.

اما خالد محمد خالد پس از اطمینان پیدا کردن از ارتباط اندیشه مذکور با دشمنان اسلام و در رأس آنها یهودیان، از رویکرد فکری اش عدول کرد و این حقیقت را در کتاب خود با عنوان «الدولة فی الاسلام» که در سال 1982م. به چاپ رسید اعلام کرد: «شاید نخستین اشتباه و انحرافی که گریبانگیر روش اینجانب گردید، این بود که تحت تأثیر شدید تحقیقاتی و مطالعات خود درباره حکومتهای دینی در اروپا قرار گرفتم؛ آن حکومتهایی که انواع شکنجه ها و مجازات هایی را که هرگز به فکر شیطان هم خطور نمی کردند اختراع کردند. حال آنکه اسلام حتی در دوره هایی که توسط برخی از خلفا و حاکمان مورد استثمار و بهره برداری سیاسی و شخصی قرار گرفت آن حاکمان را از حق سلطه پاپهای کهنوتی محروم ساخت». [15]

با اینکه محمد عمارة از دیدگاهش بازگشت اما محمد خلف الله همچنان بر اندیشه مذکور تأکید داشت؟ اندیشه ای که شیخ خالد درباره آن گفته است: آن اندیشه، اندیشه شیطان است که گمان می کند حکم در اسلام همچون حکم حکومت دینی در دوران حکومت کهنوت در اروپا است.

هرگز جای بحث و مناقشه نیست که آن دو در پذیرش هر نوع فکر و اندیشه ای، چه فکر اروپائی و چه سکولاریسم و غیره، آزاد هستند اما هرگز حق این را ندارد که ادعا کنند حکم اسلامی همان حکم کهنوت کلیسا است و یا خود را در مقام طرفدار و مدافع از اسلام جلوه دهند و مخالف سردرگمی و آشفتگی فکری اش را بعنوان شخص افراطی که به اسلام و مسلمانان ضرر و زیان می رساند قلمداد نمایند همانگونه که در نخستین مقاله در روزنامه الوطن در تاریخ 1982/11/19م. و در دومین مقاله در تاریخ 1983/3/18م. صورت گرفت.

2- واقعیت ها میان حقیقت و خیال:

از آن جا که دکتر محمد خلف الله در مقاله خود در روزنامه الوطن و مجلة العربی ردای راهبان را بر تن کرده و به دفاع از اسلام تظاهر کرده است، مرکز تحقیقات وحدت عربی در کنفرانس فکری که تشکیل داده بود از حقیقت سخنان و سخنرانهای او پرده برداشت و اعلام کرد که هرگز شایسته نیست که ایشان بعنوان دانشمند و مفسر، درباره اسلام یا بنام اسلام سخن بگویند؛ مرکز مذکور در کتاب «القومیة العربیة والاسلام» که در سال 1981م. به چاپ رساند. این حقیقت را آشکار ساخته است. کتاب مذکور سخنان و آرای دکتر محمد خلف الله را در شرحی بر سخنان و آرای آنهائی که قومیت عربی را به اسلام ربط می دهند به شرح زیر ارائه کرده است:

1- ربط دادن قومیت عربی به اسلام، به دست کشیدن طرفداران قومیت عربی از استقلال قومیت از اسلام منجر می گردد، مسأله ای که دست کشیدن از آن هرگز ممکن نیست وگرنه ملی گرایان، بزرگترین و مهمترین عنصر تشکیل دهنده قومیت را - لغت و تاریخ - از دست خواهند داد. از دیگر پیامدهای این قول عدم استقلال قومیت عربی از اسلام است حال آیا طرفداران

قومیت خود را ملزم به اخلاق و شریعت و احکام اسلام می دانند؟
2- از دیگر پیامدهای آن سخن این است که طرفداران قومیت، برای مرتبط ساختن اسلام و قومیت عربی می بایست از سکولاریزم دست بکشند حال آنکه قومیت عربی هرگز نمی تواند سکولاریزم را نادیده بگیرد، بنابراین هیچ التزامی به اسلام باقی نخواهد ماند.
دکتر خلف الله در ادامه سخنانش می افزاید: «زندگی بر اساس اصول و مبادی سکولاریزم - یعنی: بی دینی - موجب می شود که جامعه از آزادی و گشایش بیشتری در فراهم ساختن مصالح عمومی بر اساس تمدن و پیشرفت علمی برخوردار شود تا اینکه چرخه زندگی بر اصول و قوانین اسلام به حرکت درآید.» [16] مصلحت در اینجا بی دینی است.

لغو کردن نبوت و الوهیت

آن پیشرفتی که این نویسندگان بنام اسلام مردم را بسوی آن فرا می خوانند در کتاب «الأسس القرآنية للتقدم» تألیف دکتر محمد خلف الله کاملاً نمایان است. او در این کتاب می نویسد: «آزاد سازی عقل بشری از سلطه دینی که در نظام نبوت نمایان و آشکار است»، «اسلام عقل بشری را از سلطه نبوت از این جهت که آن را بطور کلی لغو و بشریت را آزاد کرد، رها ساخت.» «امیدوارم که خواننده گرامی به اساسی که توحید بر آن مبتنی است اطمینان پیدا کند و چگونگی آزاد سازی عقل بشری از سلطه آله و از جمله خداوند را دریابد.» [17]
شگفتا که این نویسندگان همچنان بعنوان اندیشمندان اسلامی بشمار می روند!

3- وحدت ملی و بهشت یهود:

دکتر محمد عمارة در کتاب «الاسلام و الوحدة الوطنية» که در سال 1979م. توسط دارالاهلال به چاپ رسیده نوشته است: «بی گمان یهودیان و مسیحیان به موجب احکام قرآن در بهشت اند - بنا به گمان و فهم غلط او - و تفاوت میان مسلمان و یهودی، مانند تفاوت میان عاملان به کتاب و سنت و اهل بدعت است.» [18]

ایشان پس از نقل بخشی از کلام مفسران و نادیده گرفتن دیگران، جرأت به خرج داده و به طبری و قرطبی و دیگران سخنانی را نسبت داده است که گمان می کرده آن سخنان مؤید ادعاهای وی هستند. در فصل هفتم و نهم کتاب «السنة المفتری علیها» رد و نقل آن سخنان بطور مفصل شرح داده شده است. و در مورد چنین شخصی هیچ جای شگفتی نیست که ادعا کند که ائمه مسلمانان و علمای تفسیر قرآن کریم اتفاق نظر دارند بر اینکه آیات حکم مذکور در قرآن درباره اهل کتاب و به ویژه یهودیان نازل شده است.

هیچ جای بحث و مناقشه نیست که آیه:

(فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ)

تا این قول پروردگار:

(وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ)

مائده: 43 -

42

درباره یهودیانی که مرتکب جرم زنا شده بودند و سپس به توطئه چینی و سؤال کردن از پیامبر صل الله علیه و آله و سلم درباره مجازات آن جرم پرداختند، نازل گردید. و از آنجایی که آنها حکم تورات را تحریف کرده بود و حکم دیگری غیر از جرم زنا قرار داده بودند، خداوند متعال این آیه را نازل کرد اما ادعای اینکه دیگر آیات به یهودیان اختصاص دارد هرگز صحیح نیست مانند آیات:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

مائده: 44

(وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ

اللَّهُ وَالْأَنْبِيَاءُ تَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ

مائده: 48

و (أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

مائده: 50

«آیا آن فاسقان از پذیرش حکم تو طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می کنند و جویای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می کند؟» حکم در تمام این آیات، عام است و به گروهی از مردم اختصاص ندارد. و هر پژوهشگری می داند که آیات مذکور در مورد اینکه قرآن بر تمام کتابهای پیشین سلطه و چیرگی دارد و برای حکم میان مسلمانان یا یهودیان و دیگران اگر به دادگاههای مسلمانان مراجعه کنند یا آنکه جزو شهروندان دولت اسلامی باشند، نازل شده است. و طبق قاعده مشهور، عبرت بر عموم لفظ است و نه خصوص سبب.

اجتهادهای اشتباه و برگشت از آن

مهمترین اشتباههای دکتر عمارة که در روزنامه الوطن چاپ شد و سپس او از اشتباههای خودش برگشت، به قرار ذیل است: [19]

1- میان قانون گذاری اسلامی که از سوی پروردگار نازل شده است و مسان سلطه سیاسی که متولای و اداره کننده آن، حاکمان هستند، موضوع را در هم آمیخته است و بر همین اساس نتیجه گرفته که هر کس منادی حاکمیت خداوند است خواهان برقراری حکومتی دینی است که حاکمش از سوی خداوند معین شده است و هر آنچه را که بخواهد حرام و هر آنچه را که بخواهد حلال می سازد و مردم حق عزل یا محاسبه وی را ندارد و این همان چیزی است که در سایه حکومت کهنوتیان در اروپا اتفاق افتاد.

2- او گمان کرد که مفهوم حاکمیت خداوند یعنی: برقراری حکومت دینی است با اینکه ایشان می داند که حاکمیت در مفهوم اسلامی، به معنای قانونگذاری و دادرسی است و در اسلام هرگز کهنوت و سلطه ای همانند سلطه کلیسا در اروپا وجود ندارد.

3- همچنین ادعا کرده که هر کس مردم را در مسائل سیاسی و اقتصادی بسوی اسلام فرا بخواند، او در حقیقت به دنبال برقرار حکومت دینی همانند حکومت دینی در اروپا است با اینکه ایشان می داند چنین حکومتی هرگز در قانون گذاری اسلامی و در میان مسلمانان وجود نداشته و ندارد و می داند که دانشمندان معاصر که از تألیفات آنها نقل کرده است مانند مودودی و سید قطب در کتابهای خودشان به صراحت اعلام کرده اند که برخلاف حکومت کهنوت در اروپا، در اسلام حاکم با اختیار مردم انتخاب می شود و مردم حق عزل و محاسبه وی را دارند. آراء و سخنان او دو پیشوای فرزانه پیشتر بطور مفصل بیان گردید.

4- او ادعا کرده است که آیات پیرامون حکم در قرآن و سنت، بر قضاوت و داوری میان مردم در مرافعات و خصومات دلالت دارد و متضمن مفهوم سلطه سیاسی نیست با اینکه وی به موارد ذیل کاملاً آگاه است:

أ - برخی از آیات حکم به مسأله قضاوت و داوری و برخی دیگر به مسأله قانون گذاری مربوط هستند. خداوند متعال در زمینه قانونگذاری می فرماید

(أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ)

مائده: 50

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

مائده: 44

ب - آیات احکام مذکور در قرآن، پیامبران را بعنوان قاضی بدون سلطه سیاسی یا قاضی در یک سلطه جاهلی، مورد خطاب قرار نداده اند بلکه آیات مذکور پیامبران را بعنوان حاکم یک دولت و یک ملت مورد خطاب قرار داده اند. خداوند می فرماید:
(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ)
ص: 26

ج - پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به موجب وحی الهی، بعنوان رئیس یک دولت و صاحب سلطه سیاسی و همچنین سلطه قانون گذاری و نه بعنوان حاکمی برگزیده شده از سوی گروه یا قبیله ای به حکمرانی میان مردم پرداخت. خداوند می فرماید:
(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ يَمَا أَرَاكَ اللَّهُ)

نساء: 105

و (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)

توبه: 103

وَ (جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ)

تحریم: 9

ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.
د - سنت نبوی بیانگر سلطه سیاسی است پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هنگامی که معاذ بن جبل را به سوی یمن روانه کرد به او فرمود: «بر طبق چه چیزی حکم خواهی کرد؟» گفت: بر اساس کتاب خداوند و سنت رسولش. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: اگر در قرآن و سنت، حکم مورد نظر را نیافتی؟» معاذ گفت: نظر و رأی خود را بکار می گیرم و در اجتهاد کوتاهی نخواهم کرد.

معاذ بعنوان قاضی و نماینده پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم ، که رئیس یک دولت و یک ملت و از جمله اقلیم یمن بود، به سوی ناحیه مذکور روانه شد. در حدیث مذکور مصادر قانون گذاری و احکام مشخص شده است. اما آن کسی که معتقد است یهود مانند فرقه ای از مسلمانان است هرگز بر او دشوار نیست که پروژه فکری خود را تکمیل کند.

ه - معلّمان خاورشناس این عده از مؤلفان و همچنین شاگردان عرب آنان به صراحت اعلام کرده اند اسلام دین و دولت است و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و خلفای راشدین پس از وی دولت اسلامی برپا کردند که بطور کلی با حکومت کهنوت در اروپا متفاوت است و حاکم این دولت از سوی خداوند معین نشده است و امکان قانونگذاری در برابر خداوند و مردم حق رقابت و عزل و محاسبه حاکم را دارند و مانند آحاد مردم مورد مجازات قرار می گیرد. دارندگان شک و شبهه برای آگاهی از این حقیقت می توانند به کتاب «الفتنة الكبرى» تألیف طه حسین شاگرد گلدزیهر و دیگر کتابهایی که درباره اسلام نوشته شده است مراجعه کنند و در کتاب «الغزو الفکری للتاریخ و السیرة» تألیف اینجانب پیرامون این موضوع بطور مفصل سخن گفته ام.

هیچ شک و تردیدی نیست که برگزیدگان از سوی خداوند فقط پیامبران هستند اما دیگران از جمله حاکمان و نمایندگان توسط مردم انتخاب می شوند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در خطاب به أنصار فرمود: «دوازده نماینده از میان خود به من معرفی کنید». روایت از بخاری

بازگشت بزرگواران:

همانگونه که شیخ خالد محمد خالد از افکار و دیدگاهش دست کشید، دکتر محمد عمّارة نیز شجاعانه و شرافتمندانه از دیدگاه و افکارش برگشت و در تألیفات و کنفرانس ها و مقالات خود به مبارزه و نقد طرفداران دیدگاهها و اندیشه های مذکور پرداخت و آنان را چون بردگان یا خواجه گانی در میان حرم سراهای برخی پادشاهان بشمار آورد. لذا جا دارد شکر و سپاس خود را

نثارش نمایم و باری دیگر بخاطر حفظ امانتداری و امانتی که بر دوش دارد و شایسته و سزاوار است از ایشان تشکر و قدردانی کنم و از دشمنی ها و عداوت های پیشین از ایشان پوزش بطلبم.

- [1] . مجموع الفتاوی، 501/7.
- [2] . نیل الأوطار، 6/8.
- [3] . به فصل دهم این کتاب، موضوع حدود امر به معروف مراجعه شود.
- [4] . مجموع فتاوی، کتاب فقه، نماز ص 2.
- [5] . ایثار الحق، الفصل الثامن، ص 451.
- [6] . ص 533.
- [7] . این بحث بخشی از گفتگویی است که مسان مؤلف و شیخ شکر مصطفی در سال 1970 م صورت گرفت.
- [8] . نیل الأوطار 12/8.
- [9] . الوطن الكويتی: 1403/6/10 هـ 1983/3/25 م.
- [10] . ص 60.
- [11] . نظام الحیاة فی الاسلام، ص 25، 26.
- [12] . اصول الحقوق الدستورية، وایزمن، ترجمة زعیتر ص 31، السياسة و الحكم فی ضوء الدساتیر المقارنة ص ، 259.
- [13] . روزنامه الوطن کویتی در تاریخ 1403/6/12 هـ (1983/3/27 م) سخنانی خانم دکتر «ایفون یزیک» استاد پژوهشهای اسلامی در دانشکده الهیات هارتدزرت در آمریکای شمالی را به چاپ رساند. در آن سخنانی آمده است: یکی از مشکلات قوم عرب، عدم مراجعه آنان به دین اسلام و فهم آن به صورت درست و صحیح برای مواجهه با دشمن خود، اسرائیل، است. مراجعه به دین اسلام یک امر ضروری است زیرا اسلام یعنی: قومیت عربی است و از نظر اروپائیان و آمریکائی ها، قوم عرب ارتباط تنگاتنگی با اندیشه اسلامی دارد به عبارت دیگر برخلاف ادعای برخی از ملی گراهای عرب قومیت را باید از خلال اسلام فهمید.
- [14] . الوطن 1403/6/10 هـ 1983/3/25 م.
- [15] . صص 1209.
- [16] . ص 55.
- [17] . ص 36، 41، 44.
- [18] . ص 36، 41، 44.
- [19] . الوطن 1983 /3/18 م.